۴۱. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۱۰/۳۰)

موضوع: یکشنبه،۳۰ دی ۱۴۰۳ - سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۴)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- نقش آفاق در تحقق کسوف و ظاهره سماوی بودن اهلال هلال
- ارتکاز متشرعه در دخالت آفاق در کسوف
- نفی نقش بقاع در اهلال هلال با تدقیق در جدایی زاویه‌ای در اهلال هلال

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
تفاوت کسوف با اهلال هلال.

موضوعات فرعی:
عدم انحصار امارت هلال برای دخول ماه، مُضیّ‌ثالثین امار دیگر برای دخول ماه، ارتکاز متشرعه د
دخالت آفاق در کسوف، نفی نقش بقاع در اهلال هلال با تدقیق در زاویه جدایی، زاوی دید و اعتبا
آن در اهلال هلال، قواعد فیزیک نور و ارتباط آن با هلال

نقش آفاق در تحقق کسوف و ظاهره سمای بودن اهلال و هلال

(00:10)

بحث سر این بود که خسوف و کسوف با اهلال هلال تفاوت دارد یا ندارد. من عرض کردم در مانحن فیه تفاوت فنی ندارند. چون خسوف و کسوف که [با] آفاق [ارتباط] دارد و ارتکاز هم موافق آن هست. ولو در مباحثه طلبگی اشکالاتی را مطرح کردم ولی قرار نیست مباحثه کافر مجرایی که می کنیم را در پایان کار دخالت بدهیم.

حاج آقا زیاد این کافر مجرایی را میفرمودند. از استادشان از استادش نقل میکردند. یکی از اساتید مهم حاج آقا، مرحوم آشیخ کاظم شیرازی بود. یک آشیخ کاظم تبریزی قراوبی داشتیم که نه ایشان معاصر بودند. در طبقه اساتید حاج آقا، آشیخ کاظم شیرازی فقیه بزرگی بودند. شاگرد میرزای دوم در سامرا بودند. با مرحوم آقای بروجردی هم قضیه‌ای دارند؛ مشهد مشرّف شده بودند. وقتی به قم آمده بودند، در محضر حاج آقای بروجردی بحث فقهی میشود، همان مباحثه سبب تغییر فتوای آقای بروجردی میشود که خیلی بازتاب داشته است از فقاهت آقای آشیخ کاظم. علی ایّ حال حاج آقا خیلی از آشیخ کاظم قضایای جالبی نقل میکردند. از تأسف هایی که حاج آقا میخوردند این بود که به استادمان(منظورشان ایشان بود) گفتم: شما مکتوبات و تالیفاتی هم دارید؟! فرمودند: یک گونی! بعد میگفتند: ما نفهمیدیم آنها کجا رفت. آقازاده ای دارند و خبر دارد؟ حالا ان شاءالله در کتابخانه‌ای در عتبات و اینها پیدا بشود.

حاج آقا میفرمودند از استادم که شاگرد میرزای دوم میرزامحمد تقی بودند پرسیدم، از آقای آمیرزا محمد تقی که یک حاشیه عروه از ایشان دیده‌ایم که اول تا آخرش احتیاط است. این قدر در فتوا احتیاط کردن عجیب است! مثل میرزایی که در علمیت بالا بودند؛ شبیه اعلمیت داشتند. گفتند از استادم پرسیدم حاشیه آقای میرزا همه جا احتیاط است! هر کجا سید اظهر و اقوی دارد، ایشان احوط کرده‌اند! آیا وقتی درس میدادند، مشی ایشان هم احتیاط بود یا نه؟ میگفتند استاد ما گفتند: در درس، کافرمجرایی بود! کافرمجرایی یعنی همینطور در بحث میرفت تا جایی که گویا مخاطبش میگفت اینجا که در مرز کفر است! کافر مجرایی همینطور است.

خب در بحث علمی مانعی ندارد. برای کسانی که مباحثه فقهی میخواهند بکنند، اینها برایشان مأنوس است. حالا ما بیاییم و منا‌قشه کنیم که اگر کسوف شد کل زمین باید نماز بخوانند، در بحث علمی مانعی ندارد. اما خلاف ارتکاز متشرعه است. ما نمیخواهیم خروجی ِبحث، خلاف ارتکاز متشرعه باشد. بنابراین موافق ارتکاز متشرعه همین است که خسوف و کسوف برای افق است. برای کسانی هستند که خوشی گرفتگی را میبینند. این قبول است. همینجا بود که تفاوت را عرض کردم. خسوف و کسوفی که میخواهد برایش نماز بخواند، خود ِحادثه بعنوان یک زمان و امر سماوی و غیرش، موضوع تکلیف است. «اذا انکسفت الشمس فصَلِّ». اما در مانحن فیه و اهلال هلال، اینطور نیست. اهلال هلال طریق و اماره به دخول شهر است. آن چه که موضوع حکم است که

اهلال هلال نیست. موضوع حکم، دخول شهر است. سی روز، یک احکامی دارد؛ الشهر. این اهلال هلال امارهٔ بر آن است.

عدم انحصار اهلال هلال در امارّیت بر دخول شهر

(4:52)

محضر آقایان عرض کردم؛ ایشان که یازده سال در رؤیت هلال زحمت کشیده بودند و فرمایشاتی هم افاده کرده بودند، جواب ایشان را آوردهام. هم در فدکیه و هم در انجمن. هر چه هم بلد باشم و ممکن باشد، و ای فرصت بشود جوابشان را آنجا مکتوب میکنم. هر چه هم نشد همینجا به اندازهای که ممکنم هست عرض میکنم. ایشان راجع به همین عرض دیروز من فرمودهاند:

اوالً قبول ندارید که اهلال هلال طریق به شهر باشد. نکتهای که مقصود من الآن است، این است: فرمودهاند بر فرض که اهلال هلال طریق و اماره به دخول شهر باشد، اما اماره منحصره است. در اماره منحصره فرقی ندارد که شما بگویید دخول شهر یا اهلال هلالی که تنها راه شناسی به دخول شهر است. این دو یکی میشوند. پس با کسوف و خسوف تفاوتی نکرد. چرا؟ چون اهلال و دخول شهر یکی هستند. مربوط به دید مردم است.

ببینید ما این انحصار را قبول ندارید. من مکرّر عرض کردم. جلوتر ها هم صحبت شد. نزد متشرعه برای دخول شهر دو اماره هست. یکی رؤیت الهلال است و دیگری مُضیّ ثلاثین است. مُضیّ ثلاثین مورد اجماع است؛ بلکه در امت اسلامیه مورد اجماع است که وقتی سی روز گذشت دیگر نه استهلالی نیاز است و نه افقی میزان است. «صم للرویة و افطر للرویة» اما اگر آن را ندیدید «اتمّوا الثلاثین»؛ یعنی تمام. لذا این هم اماره است. رؤیت هلال اماره منحصره نیست. اهلال هلال خودش بهعنوان کاری است که طریق به دخول شهر است، اما نه اهلال هلالی که ایشان میگویند افق در رؤیتش دخالت دارد. بلکه مُضیّ ثلاثین هم هست.

بنابراین آن چه که الآن میخواهم عرض کنم این است که موضوع وجوب صوم چیست؟ اهلال هلال؟ رؤیت هلال؟ مُضیّ ثلاثین؟ هیچکدام؛ همه اینها طرق به دخول شهر هستند؛ به حلول شهر. حضرت

ات هلال را دیدند فرمودند: «قد حضر شهر رمضان»[1]؛ الآن این شهر حاضر شد. حال حضوری بهمعنای اوان حضور که در عرفیتش مشکلی ندارید، ای اینکه «قد حضر» با بیاناتی که صحبت شد. بنابراین به گمانم این تفاوت بسیار مهمی است؛ یعنی تفاوت بین اینکه سر و کار ما با شهر باشد و اهلال هلال از باب امارّیّت آن را بیاورد، ای اینکه سر و کار ما با یک حادثه مثل کسوف باشد؛ بگویند این حادثه که آمد نماز بخوان. بله آن جا افق دخالت دارد؛ برای تو که کسوف نیامده است.

---

[1] الکافي , جلد۴ , صفحه۷۴

ارتکاز متشرعه در دخالت آفاق در کسوف

(8:34)

شاگرد: حال که کسوف موضوع است به چه دلیل بلال و آفاق با هم مختلف می‌شوند؟

استاد: به‌خاطر این‌که باید برای تو موضوع محقق بشود.

شاگرد: به چه دلیل باید برای تو محقق بشود؟

استاد: به این دلیل که امری بصری است که مثل طلوع و غروب، آفاق در آن دخالت دارد.

شاگرد: فرمودید کسوف که فقط امری بصری نیست.

استاد: کسوف امری بصری برای آفاق که هست. شما می‌خواستید بگویید اساساً قوام کسوف به دیدن است، عرض کردم قوامش نیست. این برای آن طرف مطلب بود. و الّا الان هم عرض کردم ولو در مباحثه کافر مأجرایی بحث کردیم، ولی ارتکاز متشرعه و عرف متشرعه‌ای که هزاران سال از کلمات شارع استیناس کرده‌اند و ارتکاز کسب کرده‌اند، آن‌ها نمی‌گویند این‌جا که خورشید را ندیدی ولی در جای دیگر گرفته بود، نماز بخوان. مثلاً در آن طرف کره زمین زلزله شده، شما وقتی خبر دار شدید نماز آیات بخوانید!

شاگرد: در ارتکاز متشرعه خورشید گرفتگی یعنی خورشید دیده نشود. ولو مقدمه آن چیزی باشد که به آفاق بستگی نداشته باشد. دیروز فرمودید به هر کسی بگویید می‌گوید کسوف یعنی ماه بین خورشید و زمین می‌آید. این مقتضی آن است. و الّا اصل معنای کسوف، گرفتن خورشید است. برای منطقه من گرفته ولی برای منطقه شما نگرفته است.

استاد: اگر می‌خواهید لغتش را بگویید که حرفی نیست. «خَسَفَ» به‌معنای فرو رفتن است؛ خسف بیداء. «کَسَفَ»، هم به‌معنای قطعه شدن است. در انکساف، مثلاً نصف خورشید گرفته می‌شود؛ نوری که از خودش تابش داشت قطعه می‌شود.

شاگرد: هم لغتش این است و هم عرفش این است. وقتی کسوف شد، می‌گوییم خورشید گرفت. برای من گرفته ولی برای دیگر نگرفته است. بله، برای انجام خورشید گرفتگی یک مقتضی لازم است که در آسمان یک اتفاقی می‌افتد.

استاد: ببینید دیروز که من با همین فرمایش شما مقابله کردم،که با لغتش هم مناسب بود، به این خاطر بود که همین چیزی که شما می‌گویید لغت و عرفش به دیدار و افق بستگی دارد، همین لیاقت دارد که امارّیت داشته باشد و واسطه بشود تا به جای این‌که سر و کار من ِمکلف با نماز آیات بشود «اذا انکسفت فصَلّ» همین کسوف با همین وصفی که شما می‌گویید واسطه بشود تا سر و کار من با چیز دیگری بشود که آن موضوع است. دیروز مثالش را عرض کردم. می‌گوییم وقتی اول ماه کسوف شد، ماه آتی ماه حزن است. ببینید کسوف دیگر سر و کار من را

به این سو نبرد که یک کاری بکن، الآن کسوف اول ماه دارد یک شهر و یک قطعه زمانی سی روزه را با یک وصفی وسط میآورد. نمیگویدی تو یک کاری بکن. مانعی ندارد، منظور من هم این بود. آنطور که شما میگفتید مانع این حرف من میشد و نمی گذاشت جا بگیرد. مآلاً نمیشود.

شاگرد: هر کدام از اینها به مناسبت حکم و موضوع ترجمه خودش را پیدا میکند. یعنی خورشید گرفتگی یک مقتضی دارد، گاهی به مناسبت حکم و موضوع به آن مقتضی اش، کسوف میگویند. گاهی به خود گرفتن خورشید کسوف میگویند. این بصری است که بخواهد از آیات الله باشد. هر دو را لیاقت دارد.

استاد: ببینید اگر شما بخواهید به این صورت معنا کنید در اهلال هلال هم باید حرف بزنید.

شاگرد: اهلال هلال یک واقعیت است.

استاد: از کجا؟ اهلّ، یعنی باید ببینید.

نفی نقش بقاع در اهلال هلال با تدقیق در جدایی زاویه‌ای در اهلال هلال

(13:20)

من عرض کردم اگر نگاه کنید می‌بینید دو-سه بار رفت‌وبرگشت شده است. ایشان جواب دادند و من هم دوباره جواب دادم. یکی از چیزهایی که ایشان اصرار دارند این است که ایشان می‌گویند علی ای حال ولو مرکز زمین را معیار قرار بدهید، زاویه دید مهم است. با آن توضیحاتی که من عرض کردم یک چشمی مرکز زمین بگذارید، ایشان می‌گویند در نهایت زاویه دید می‌خواهد؛ تا دید و زاویه دید نباشد اهلال ندارید. زاویه دید، زاویه دیدن. خب به یک طرف زمین بروید، طرف راست پوسته زمین، طرف چپش و مرکزش، سه زاویه و بلکه دهها زاویه برای دید درست می‌کند. ایشان می‌گویند پس شما در اهلال هلال گرفتار زاویه دید هستید.

من آن جا عرض کردم فرض می‌گیریم کره زمین نباشد، مرکز زمین باشد، یک چشمی هم در مرکز گذاشتم تا نگاه کند. این چشم قید کار نبود، موضوع کار بود، مُسهّل کار بود و الّا قید بحث ما نبود. ببینید این نکته بسیار مهمی است. در صوت و فونتیک و مباحث قرائات بحث شد؛ وقتی الآن "صوت" می‌گویند؛ من در اینجا محضر شما حرف می‌زنم، یک تولید صوت از من است. هوا سبب می‌شود موج صوتی به گوش شنونده منتقل بشود. لذا در اینجا سه چیز داریم. یکی حالت شنیداری ـ صوت است؛ چه چیزی می‌شود که شنیداری صورت می‌گیرد. یکی حالت تولید صوت است؛ چه چیزی می‌شود که صوت تولید می‌شود. این دو بحث‌های مفصّل خودشان را دارند. اما یک بحث بسیار مهمی که در این وسط است، برای فیزیک صوت است؛ آکوستیک. فیزیک صوت چه کار می‌کند؟ اصلاً کاری ندارد شما چه چیزی می‌شنوید یا او چه می‌گوید و چطور تولید می‌کند، او می‌گوید وقتی این صوت می‌خواهد در هوا منتقل بشود و به گوش او برسد چه چیزی رخ می‌دهد. به این فیزیک صوت می‌گوییم. یعنی فقط با صوت کار داریم. اگر انسان هم نباشد قواعد آکوستیک صوت برقرار است. چرا؟ پون قواعد امواج صوت است. انسان هم نبود رعد و برق بود. رعد و برق یک صوتی دارد. مگر باد نمی‌آید؟! امواج صوتی ای که باد از وزیدن به یک درخت تولید می‌کند، قواعد خودش را دارد. انسان هم نبود همه اینها بود. این فیزیک صوت می‌شود. عین همین برای نور هم هست. فیزیک نور را در اصطلاح اُپتیک می‌گویند. یعنی کاری به انسان ندارد. انسان هم نبود قواعد انعکاس و بازتاب و انکسار و تراش و شکست نور سر جایش بود. انسان می‌آید می‌بیند. با دیدن او یک قواعدی پیاده می‌شود.

در مانحن فیه چرا من نقطه مرکز زمین را عرض کردم؟ به این خاطر که زاویه‌های دیدی که آقا می‌فرمایند لابدّ منه است، همه اینها برای انسان‌های جاهای مختلف فرضی است. همه اینها فرضی است؛ یعنی یک انسانی را آن جا فرض می‌گیریم. اما نقطه مرکز زمین که برای سهولت امر چشمی را فرض گرفتم، این نقطه مرکز تکوینی است و مربوط به فرض ما نیست. آن یک چیزی است که خدا آن را قرار داده است. این نقطه‌ای که خدا قرار داده، نقطه تکوینی ـ ثابت است. شما اگر چشم را بردارید، دیدن را بردارید، انسان را بردارید، هنوز زاویه جدایی دارم؛ «Geometrical optics»؛ یعنی

فیزیک نور هندسی. یعنی هندسه فیزیک نور، ولو انسانی نباشد اما آن هست. یعنی انسان نیست، دیدنی هم نیست، ولی مرکز زمین یک نقطه هندسی است که می‌توان رأس زاویه قرار بگیرد، از این رأس زاویه دو خط برود، یکی از آن‌ها به مرکز قمر و دیگری به مرکز شمس، زاویه جدایی می‌شود. در زاویه جدایی که دید نخواهیده است. الآن همه علماء زاویه جدایی را می‌گویند، زاویه جدایی یعنی من ببینم؟! نه. بله، وقتی من می‌بینم هم مطرح است اما نه این‌که قوام زاویه جدایی به این باشد که آن را می‌بینیم. این‌ها قواعد نور است.

شاگرد: چرا نمی‌توانیم خود زمین را حذف کنیم؟

استاد: مرکز زمین را نمی‌توانیم حذف کنیم، چرا؟ چون قمر دارد دور می‌زند. طبق قانون دوم می‌گوییم اوج و حضیض دارد، مرکزی که الآن صحبت ما است، در یک نقطه ثابت از این شبه داریه موجود است. طبق قانون دوم کپلر که معروف است، اوج و حضیض دارد و سرعتش هم تفاوت می‌کند. آن نقطه، نقطه ثابتی است. نقطه‌های هندسی است که ثابت است.

شاگرد: در این مبنا قمر و دور زمین را همه حذف می‌کنید که این حرف را می‌زنید.

استاد: نه. ما که فعلاً نمی‌خواهیم دور قمر را برداریم. ما می‌خواهیم بگوییم ماه که دارد دور می‌زند، دور زدن ماه را که نمی‌خواهیم برداریم، ما می‌خواهیم بگوییم وقتی ماه دور می‌زند چون نور از خودش نیست پس هر چه از شمس نور می‌گرفت بازتاب می‌کند. بازتاب نور شمس برای قمر ثابت است. لذا اگر دائماً بین ماه و شمس قرار بگیری همیشه ماه را بدر می‌بینید. پس هلال هلال چیست؟ در دوری که قمر می‌زند، آن نقطه ی قانون دومش را پیدا می‌کنید؛ زمین را هم بر می‌دارید. ببینید آن نقطه طبق قواعد نور زاویه جدایی را به دست شما می‌دهد. می‌گوید این نقطه، نقطه‌های تکوینی است. چون دور قمر تکوینی است. ما که این دور را برنداشتیم. قمر دارد در بیست و نه روز و دوازده ساعت یک دور می‌زند. نقطه مرکزی دارد یا ندارد؟ دارد. مرکزی هم که می‌گوییم یعنی طبق قانون دوم. این هایی که می‌گوییم معلوم است. با مسامحه دارم می‌گوییم. بنابراین این نقطه تکوینی است. چون ما فرض نگرفتیم دور قمر را برداریم. این‌که مفروض بحث ما است. سر و کار ما با شهر است. با سی روزی است که این قمر می‌خواهد یک دور بزند.

شاگرد: نسبت رؤیت با شهر چه می‌شود؟ کاشف از آن می‌شود یا دخیل در تحققش می‌شود؟

استاد: کاشف است.

شاگرد: نمی‌توانیم بگوییم دخیل در تحقق شهریّت شهر شرعی است؟

استاد: آن چه که موضوع ما است، شهر است. [آیا] هلال، شهر را ایجاد می‌کند یا این دوری که دارد صورت می‌گیرد، هلال هلال کاشف از این است که شهر شروع شد. موجِد نیست.

شاگرد۲: مرحوم علامه تهرانی ناظر به بیان استادشان، ظاهره سماویة بودن هلال را قبول نکرده بودند. منظور ایشان این است که یک سری از پدیده‌های سماوی تابع دید ناظر هست و یک سری از آن‌ها نیست. این‌که خورشید نور می‌دهد را نمی‌توانیم بگوییم از چه منظری است. اما طلوع آن بسته به ناظر دارد. یا دخول شمس در برج حمل مربوط به ناظر است. از آن طرف این‌که ماه در سایه زمین قرار بگیرد تابع ناظر نیست. اما با توجه به این‌که همیشه نصف قمر روشن است، هلال هلال کاملاً بستگی به این دارد که شما از چه زاویه‌ای نگاه کنید. این را بدر ببینید یا تربیع ببینید یا هلال ببینید. پس ایشان هلال هلال را کاملاً مثل طلوع و غروب قرار می‌دهد چون بسته به ناظر است. یک ناظری را باید فرض بگیریم. ولو در فرمایش الآن می‌فرمایید ناظر قرار مرکز زمین بگیریم که تکوینی هم هست. آیا شما پذیرفتید که ظاهره سماوی ای که ایشان پذیرفتند نیست، بلکه تابع ناظر است الّا این‌که ناظر را مرکز زمین قرار دادید؟ به لوازمش هم

ملتزم هستید یعنی ولو من از مرکز زمین شرقی تر ای غربی تر باشم و هلال را میبینم، چون مالک مرکز زمین بود، مرکز زمین در زاویهای نیست که نور را بهصورت هلال ببینیم. پس باید بگوییم اهلال هلال نشده چون تابع مرکز تکوینیِ زمین است.

استاد: بله در ظاهرهٔ سماویهٔ؛ تفاوت فرمایشی که آفاق دخیل است با بیانی که من دارم، نکته ی ظریفی است. ببینید مرحوم آقای خوئی گفتند این یک لحظه است که از تحتالشعاع بیرون آمد. اولش همین را میگفتند و قید شب را هم نمی زدند. من حرف ایشان را ترسیم میکنم؛ شما میگوییدی در آفاق، منظر دید مهم است. درست است که طرف راست زمین زودتر میبینند، طرف چپ زمین، نسبت به مرکز هم دیرتر میبیند. اما این جور نیست که مثل بیست و چهار ساعتی باشد که آفاق یک دور میزنند. فرض بگیریدی با دوربینهای x میبینیدی که زمین مانع نباشد، فاصلهای که نور از طرف راست به مرکز میآیدی خیلی کوتاه است. یعنی در فاصله کوتاهی وقتی از تحتالشعاع خارج میشود درست است که اول در دست راست زمین هلال را میبینند ولی وقتی میخواهد مرکز زمین و طرف چپ ببیند، فاصله زمانی بسیاری کمتر از بیست و چهار ساعت میشود. برای اینکه شما تفاوت مقصود آقای خوئی با فرمایش ایشان را واضح کنید، دید را نفوذ بدهید. یعنی از تحتالشعاع خارج شد، اما پشت جایی هستند که باید آن را ببینند؛ درست زیر زمین هستند. شما بگوییدی چشمهشان با اشعه ای نفوذ پیدا کند و آن طرف را از پایین نگاه کنند و هلال را ببینند. قابلیت دید دارد یا ندارد؟

شاگرد: دارد.

استاد: پس زاویه دید را ببینید، وقتی نور از هلال خارج شد، زاویه دید فقط همین میماند. وقتی از این طرف با آن طرف کره فاصله درست میکنیم، درست است ولی این طولی نمی کشد. یعنی قمری که سیر دارد، به قدری نمیشود که بگوییم یک شبانهروز صبر کنید. در آفاق است که باید یک شبانهروز صبر کنیم تا زمین دور بزند. وقتی از اینجا برای آن طرف قابلیت دید پیدا بکند...؛ شعاع زمین شش هزار کیلوتر است، به نظرم قطر زمین دوازده هزار کیلومتر است. در این فاصله قطر زمین، از این طرف تا آن طرف که تا مرکزش که شش هزار کیلومتر است، چقدر طول میکشد تا نور هلال به مرکز بیایدی و در بشود؟ اگر آفاق را مطرح کنید، باید بیست و چهار ساعت صبر کنید تا شب و روز بیایدی و آن را ببینید. اما اگر صرفاً قابلیت آن و زاویه دید را بگوییدی، خب زاویه دید فقط همین فاصله است. این فاصله هم زمان خیلی طولانی نیست. ما برای اینکه راحتتر محاسبه کنیم وسطش را می گیریم که مرکزش است.

شاگرد: پس بالأخره تابع هست ولو کم؟

استاد: نه. هنوز عرض من ماندهٔ

شاگرد: ماه جمادی امسال را چه کنیم؟ کسی که پایین زمین بود هلال را میدید، اما کسی که بالا بود هلال را نمی دید.

استاد: به این خاطر که ارتفاع قمر کم بود. قرار شد مانع را برداریم.

شاگرد: وقتی ما بالا هستیم لازم نیست دیدمان را نفوذ بدهیم. جرم قمر جلوی ما است. ما در نیم کره شمالی هستیم. اما چون عرض قمر جنوبی است بخشی از آن را نمیبینیم. ولی کسی که در نیم کره جنوبی بود هلال را میدید. لذا نیازی نیست به دیدمان نفوذ بدهیم. زمانش هم بیشتر از نیم ساعت و یک ساعت است. تا من در موقعیتی قرار بگیرم که نور را ببینم. میخواهم عرض کنم من هنوز خروج از تحتالشعاع مستقل از یک ناظر را تصور نکردهام.

استاد: آقا هم گفته اند که تو گفتی با ccdها هم می‌توانی ببینیم. من این را عرض نکردم. اگر یادتان باشد بررسی کردیم. اتفاقا آن چه که در ذهن من غالب بود این بود که تصویرهای ccd صدق عرفی رؤیت هلال نمی‌کنند. من این را عرض کردم. حال قطع نظر آن، تفاوت فرمایش شما این است: ایشان نکته ی خوبی گفتند. من که طرف راست و چپ را گفتم سریع می‌گذرد، در یک عرض جغرافیایی را می‌گفتم. مثل خط استوا؛ وقتی زمین دور می‌گردد کسی که طرف راست است زودتر می‌تواند هلال را تماشا کند تا کسی که مرکز زمین است و تا کسی که طرف چپ است. این کلام من بود. ایشان کلام را در تفاوت عرض بردند. خب این نکته خوبی است. وقتی عرض جغرافیایی بالا می‌رود، چون زاویه دید شما نسبت به هلال طوری است که زاویه دیدتان آن را نشان نمی‌دهد، پس در عرض بالا هلال هلال نشده است. اینجا نکته دقیقاً همین است. شما وقتی به عرض بالا می‌روید دیگر راست و چپ دخالت نمی‌کند. چرا ارتفاع دید شما را پایین می‌آورد؟ چون قمه الراس شما عمود بر مرکز زمین است، یعنی به جای اینکه شما به طرف راست بایید و در نیم کره جنوبی قمر را ببینید، زاویه شما رو به بالا است. خیلی تفاوت می‌کند. یعنی کسی که الآن در نیم کره جنوبی است، نسبت به شما یک جور ایستاده. چون شما صاف روی زمین می‌ایستید و خط قد شما به‌صورت عمودی به مرکز می‌رسد، کسی هم که آن جا ایستاده و خط قدش به‌صورت عمود به مرکز می‌رسد، با هم زاویه زیادی پیدا می‌کنید. او در شرائطی است که راحت می‌بیند، شما هم برگردید زاویه عمودتان را تغییر بدهید، یعنی همین الآن شرائطی قرار بدهید که آن نوری که آن جا می‌آید و ارتفاعش کم است و چون در ارتفاع کم اینطور در افق ایستاده اید ارتفاع را کم کرده شما آن نور را به اینجا بیاورید، دیده می‌شود و می‌توانید ثبت کنید. به عبارت دیگر زاویه دید که فرضی است، مستقل از قواعد نوری است برای قمری که دارد می‌تابانند و از شمس فاصله می‌گیرد و این نور دارد می‌آید. ربطی ندارد که من نور را ببینم یا نبینم.

شاگرد: به نصف کره زمین می‌آید ولی به نصف دیگرش نمی‌آید. به بالای کره زمین نمی‌آید ولی به پایین کره زمین می‌آید.

استاد: به بالای کره زمینی که عمود بر مرکزش هست، نمی‌آید.

شاگرد: کل حجم بالایی را عرض می‌کنم. هرچقدر هم آن‌ها برچرخند باز نور نمی‌آید. بالأخره چون عرض آن بالاتر است لبه قمر را نمی‌بینند. چون لبه قمر را پایینی می‌بینند.

استاد: اگر شما بالای زمینی که می‌گردد بروید، دید انسانی را کنار بگذارید؛ شما یک خط هندسی بکشید. الآن هلال در موقعیتی قرار گرفته که از آن نقطه، زاویه جدایی چقدر است؟ نوری که دارد می‌آید فرقی نمی‌کند. آن نوری دارد به طرف کره زمین می‌آید. شما در یک جایی نسبت به حرکت دورانی زمین هستید. لذا اگر زاویه همین حرکت دورانی را تغییر بدهیم، آن اُپتیک تفاوتی نمی‌کند. نور هلال دارد می‌آید. یعنی یک واقعیتی از زاویه جدایی روی فرض فقط نور و تابش مهتاب به طرف کره دارد انجام می‌شود. هیچ دخالتی ندارد. اصلاً زمین را ساکن فرض بگیرید. قطب هم دانشته باشد؛ یا قطب را متحرک قرار بدهید. مثل اینکه بیست و پنج هزار سال حرکت دَوَرانی محور است را یک سال بگیرید، اما باز این حرفها می‌آید. دید شما تغییر می‌کند اما قواعد اپتیک نوری که از ناحیه آن در زاویه جدایی خاص می‌آید، تکوینی است و تفاوتی نمی‌کند.

شاگرد: بالأخره یک حالت مخروطی مانند از قمر به جهان ساطع می‌شود.

استاد: احسنت. این هست. این هندسی است.

شاگرد: ممکن است نصف کره زمین در این نور باشد و نصف دیگرش تاریکی باشد.

استاد: قبول است. ولی چقدر طول می‌کشد؟ یک شبانه‌روز؟! فقط این نور منظورم است، کاری به چشم من و اینکه چطور ایستاده‌ام ندارید، این نوری که دارد می‌آید وقتی به کره زمین می‌رسد،

هندسی است. بله، از اینجا تا آن جا خلاصه فاصله‌ای دارد، ولذا من مرکز را گرفتم که میانه باشد.

شاگرد: می‌خواهید احکام را تابع این میانگین قرار بدهید؟

استاد: هیچکدام. من می‌خواهم احکام را تابع دخول شهر قرار بدهم.

شاگرد: پس وقتی یک نقطه از کره زمین وارد این نور ماه بشود، این را کاشف از دخول شهر می‌دانید؟

استاد: بله، فی علم الله. در مطالبی که دیروز صحبت شد حرفی ندارم. یعنی دخولی تدریجی باشد، توضیحش را عرض می کنم. ولی باید یک لحظه آغازین داشته باشد. این لحظه آغازین در علم الله معلوم است.

شاگرد: لحظه‌ای می‌شود که بخشی از کره زمین وارد نور قمر بشود. یعنی لازمه فرمایش شما لحظه‌ای می‌شود که اهلال هلال صورت می‌گیرد و مستقل از ناظر است.

استاد: یادتان هست که عرض کردم آن آقا می‌فرمود آقا سیدی به من فرمود، من در حرم حضرت معصومه علیهاالسلام نشسته بودم. ساعت دو و نیم بعد از ظهر بود. آن سیدی که برای من نقل کرد خودش از خوبان روزگار است. کسی هم که ایشان از او نقل می‌کرد را ندیده ام. ایشان از او تعریف می‌کرد. حالی است که برای مؤمن پیش می‌آید. با حال روزه در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها نشسته است...؛ این‌ها بحث فقهی نیست. برای نزدیک شدن به بعض محتملات است. می‌گفت آن آقا به من گفت...؛ آقا می گفتند بعضی‌ها ساده هستند! اتفاقا ایشان می‌گفت ایشان از همان سیدهای ساده بود. می‌گفت الآن که در مسجد بالا سر نشسته بودم، یک دفعه دیدم ماه مبارک به آسمان رفت و یک ستاره کوچکی شد و بعد گم شد. من که از ایشان شنیدم آمدم نگاه کردم چیزها را. سید بن طاووس هم گفتند. گفتند کسانی هستند که نه کاری به هلال دارند، نه کاری به سی روز دارند. سید صریحاً فرمودند و معلوم هم بود که خودشان را می‌گویند. دو-سه جلسه بحث کردیم. سید گفتند من می‌فهمم که ماه تمام شد. خرج الشهر.

شاگرد: ممکن است در افق خودش بوده باشد.

استاد: من می‌خواهم به آن لحظه در علم خداوند برسیم.

شاگرد: خب ممکن است در افق شخصی خودش باشد. شما مفروض گرفته‌ای که در علم الله لحظه‌ای دارد که این گزارشها حاکی از آن است. اما ممکن است حاکی از افق خودش باشد.

استاد: مانعی ندارد. عرض من علم الله است.

شاگرد: این شخص این ادراک را کرده است.

استاد: من این را نگفتم تا حرف آن‌ها را قبول کنم. آن چه که عرض من است، این است که [آیا] لحظه دخول شهر در علم الله هم مبهم است یا معیّن است؟ این‌که بحث فقهی است.

شاگرد: مثل این است که بگوییم زوال در علم الله چه زمانی است؟ خب در هر افق برای خودش معلوم است.

استاد: آن را داریم؛ علم الله بینهایت است.

شاگرد: این هم همینطور است.

استاد: خب لحظه دخول، بینهایت است؟!

شاگرد: بله، او این را قائل است.

استاد: دخول غیر از زوال است. زوال برای بلد است. تصورش روشن است. اما در دخول شهر، ماه در این قوس دارد میرود.

شاگرد: حرکت ماه نیست. تشکیل هلال است. بالأخره شما ناظر را حذف نکردید ولی زمانش را کوتاه کردید. این دیگر یک قطعهای از حرکت قمر نیست. [بستگی] به تابش نورش به کره زمین دارد.استاد: یعنی وقتی هنوز انسان خلق نشده، دخول شهر ندارید؟!

شاگرد: دارم ولی تابع جایی است که زیر نور قمر میآید، نه تابع حرکت قمر.

استاد: انسانی خلق نشده، دخول شهر دارید یا ندارید؟!

شاگرد: اگر شهور را اعتباری نگیریم، داریم.

استاد: خب اگر داریم، این لحظه فی علم الله معین هست یا نیست؟

شاگرد: به این بستگی دارد که شب را چطور تعریف کنیم.

استاد: مشکلی ندارد؛ هر چه تعریف کنیم. انسانی اصلاً خلق نشده است. ما دخول شهر داریم یا نداریم؟ اگر بگوییم شهر، یک عنصر انسانی است، پدیدهای انسانی است... .

شاگرد: مثل تقویم و تاریخ است که از اعتبارات بشر است. حرکات را ما اعتبار کردیم

استاد: ببینید حرکات واقعی هستند، نام گذاری و برچسب زنی آنها میتواند برای ما باشد. خیلی از برچسب ها هم تکوینی است.

شاگرد: شعبان و رجب که تکوینی نیست. اینها اعتبارات عرب است. بحث در این است که بسیاری از اعتبارات را داریم که روی اعتباری در بحثهای فقهی و حقوقی دارد که بحث الآن ما است اینها حقائقی دارند که سر جای خودش محفوظ است. بحثهای تقویمی و فقهی و اصولی که نباید حقائق تکوینی را دخالت بدهیم.

استاد: ببینید حقائق ملکوتی که خودش را در ناسوت نشان میدهد، جای خودش است. ما فعلاً میخواهیم وقتی را بگوییم که در اینجا ظهور میکند. عرض من این است: قبل از اینکه خدای متعال انسان را خلق کند، دخول شهر در این عالم بود یا نبود؟

شاگرد۲: بوده است.

استاد: بله. من حرفی ندارم.

شاگرد: حرکات که بودند. برچسب زنی ها کار ما است. تقویم کار بشر است.

استاد: روایتی که حضرت امام رضا فرمودند شروع با زوال بوده، برچسب ما است؟!

عرض من این است: اگر بخواهیم بگوییم شهر داریم، اگر شهر یک عنصر انسانی باشد، هر جور قرار می‌دهند. مثلاً روز کشاورز فی اللّه تعالی چه روزی است؟! بشر باید باشند و قراردادِ کنند و بگویند روز کشاورز و روز کودک فی علم اللّه چه روزی است؟! این درست است. چون عنصر، عنصر انسانی است. آیا شهر هم به همین صورت است؟ زوال هم به همین صورت است؟ طلوع و غروب به این صورت است؟ حقائق ملکوتی برای شهر مبارک به این صورت است؟ خداوند متعال به یک قطعه‌ای از زمان به اعتبار برچسب زده است؟! گفته اعتباراً می‌گویم شما آن را در اینجا به ظهور بیاورید؟! این جور است؟! ای نه، بیش از این است. یعنی در ظهور آمدنِ رمضانِ ملکوتی؛ دو روایت هست که خیلی زیبا است. هر دوی آن‌ها از تجسم معنویات است. یکی در کافی شریف است. حضرت فرمودند روز قیامت قرآن کریم به‌صورت یک رجلی مجسّم می‌شود. روایتش مفصّل است که وقتی قرآن می آید انبیاء و شهدا می‌گویند این از ماست . دوّمی مربوط به شهر رمضان است. در بحارالانوار آمده است. روایت می‌گوید در صحنه قیامت شهر رمضان به‌صورت رجلی می‌آید. آن وقت شروع به دست گیری از کسانی می‌کند که قدر آن را می‌دانستند. خب این هست. این یک واقعیت ملکوتی است. خداوند متعال یک قطعه‌ای از زمان را بهانه قرار داده؛ بهانه تشریعی از این باب که مختاری هر کجا را اعتبار کنی. این‌ها چیزهای مبهمی نیست. خب این یک جور نگاه است. من با تصور این‌ها مشکلی ندارم. می‌خواهم اول تصور کنیم و بعداً از ادله شرعیه استیناس کنیم.

اگر انسان خلق نشده بود، شهر داشتیم یا نه؟ سؤال را جلوتر ببریم. اگر انسان خلق نشده بود، گردش قمر بین زمین را داشتیم یا نه؟ این را داشتیم. اگر انسانی خلق نشده بود، مقارنه داشتیم یا نداشتیم؟ اهلال به‌معنای قواعد نور وقتی نور زاویه جدایی پیدا کرد –نه زاویه دید- که قواعد علمی است را داشتیم یا نه؟ این‌ها را داشتیم. همه این‌ها هست. این‌ها مباحثی است که در بحث ما تغییری نمی‌کند.

حالا ما می‌خواهیم روی این سوار کنیم و بگوییم اهلال هلال یک لحظه‌ای است که فعلاً در ادله اثباتیه می‌گوییم: «حضر الشهر»؛ شهر داخل شد. اگر اهلال هلال امره دخول شهر است، پس ما یک دخول شهری داریم. در این دخول شهر [آیا] می‌توانیم بگوییم امر صرفاً فیزیکی آن، لحظه ندارد؟! این تابش و رسم هندسیِ پرتوی نورِ ماه برای این زاویه جدایی، لحظه ندارد؟! می‌توانیم این را بگوییم یا نه؟ می‌خواهم با توافق ذهنی جلو برویم.

شاگرد: لحظه دارد. چون اولین زمان نور قمر است که به یک جا رسیده است.

استاد: بسیار خوب، پس فی علم اللّه تعالی به این معنا لحظه پیدا کردیم.

شاگرد: سؤال این است که حقیقت ملکوتی شهر رمضان که قرار است به عالم ناسوت بیاید، نحوه توزیعش در این عالم به این صورت است که در یک لحظه برای کل مکلفین می‌آید یا اینکه حسب افق هر شخصی به تدریج می‌آید؟

استاد: احسنت، اندازه‌ای که به ذهن ما می‌آید در جواب این سؤال اینست: وقتی آن لحظه آمد برای کل مکلفین الشهر آمده است. امّا «صُم نهاره»، «ادعُ به‌ذا الدعاء لیلَه» این‌ها هنوز نیامده است. منافاتی هم ندارد. چون تدریج در فعلیت است. ما مفصّل از فعلیت تدریجی صحبت کردیم. نظیرش را هم عرض کنم؛ «اذا زالت الشمس دخل وقت الصلاتین» در این زمان، [آیا] امر تشهّد برای نمازظهر آمد یا نیامد؟ می‌گویی یعنی چه؟ وقتی «زالت الشمس صلّ‌صلاة الظهر» اما آن که معنا ندارد بگوید: «تشهّد». اوّل می‌گوید: «کبّر». تدریج است. اوّل «کبّر» را می‌گوید و در آخر کار «تشهّد» را می‌گوید. خب حالا وقتی فی علم اللّه آن لحظه شد، «الشهر قد حلّ». شهر برای همه مکلفین آمد. اما این‌که خطاب بالفعل «صُم نهاره» نیامده چون باید نهار بشود. «ادع اوّل لیلة منه» نیامده چون باید لیل بشود.

شاگرد: در ذهنم این بحث کاملاً با بحث نصف النهار مبدأ و دحو الارض جدا شد.

استاد: نه، اتفاقاً من می‌خواهم با آن جورش کنم.

شاگرد: وقتی یک نقطه از کره زمین داخل نور قمر بود، شهر داخل می‌شود. نه نصف النهار دحو الارض.

استاد: الآن مقدمه‌ای برای بحث فردا باشد. همه بحث ما سر این است که به آن نصف النهار واحد برگردیم ببینیم جفت و جور می شود یا نه. الآن تا اینجا آمدیم. عرض من این است که وقتی آن لحظه در علم الله معلوم شد، حالا می‌خواهیم ببایم ببینیم چطور آن لحظه را روی کره زمین به تدریج بالفعل کنیم. چندتا ضابطه دارد. یکی همین است که الآن مرسوم است؛ از غرب رؤیت است. یکی از زوال کل بلد است. یکی از راه‌های خوب برای اینکه آن لحظه تکوینی ِعلم الله را روی کل کره بسط بدهیم و تکلیف صوم و امثال آن را روی بلاد پخش کنیم، نصف النهار مبدأ و مکه است. به چه صورت؟ دیروز عرض کردم. نمی‌دانم اشکالی به ذهن شما آمد یا نه.

وقتی نصف النهار را فرض می‌گیریم می‌خواهیم آن لحظه فی علم الله را یک نظمی بدهیم تا آن حکم ها به‌صورت منظم و با یک تقویم روشن روی کل کره پیاده بشود. الآن چه کار می‌کنیم؟ این فرض ما این است: می‌گوییم آن لحظه را در نظر بگیر و برو ببین در نصف النهار دحو الارض زوال شده یا نه. خب اگر نشده، الیوم مثلاً با برچسب جمعه است؛ جمعه اول این شهر است برای همه. همه هم باید روز جمعه ی خودتان را روزه بگیرید. حالا به محلی رفتید. چون در نصف النهار قبل از زوال بود، جمعه اول ماه مبارک است، همه شما در هر محلی هستید جمعه خودتان اول ماه است. اگر بعد از زوال است، جمعه دیگر سی ام شعبان است. ماه مبارک نیست. پس همه ی کره، شنبه ی خودتان روزه بگیرید. حالا کجا مشکل پیدا می‌کنیم؟ در اینکه همه باید جمعه خودشان را روزه بگیرند، کجا به مشکل برخورد می‌کنیم؟

شاگرد: حرکت پوسته زمین، نقطه دحو الارض را متغیر می‌کند؟

استاد: دیروز یکی از آقایان فرمودند. عرض کردم در دوره‌های زمین‌شناسی، می‌توانیم در هر دوره‌ای مبدأ تقویم را قرار بدهیم.

شاگرد: نقطه مرکزی را باید دحو الارض اولی قرار بدهیم؟

استاد: این یک فرض است. فرض دیگر این است که تقویم را روی فرضی قرار می‌دهیم که اقیانوس‌ها و قاره‌ها از هم جدا شدند. آن وقت ِمتحرک ثانوی است. مثل انتقال محور است. اینجا هم گویا انتقال نقطه تقویم مانعی ندارد.

شاگرد: جمعه و شنبه را پس باید اوّلش را طبق نصف النهار مبدأ قرار دهیم

استاد: بله زوال او را مبدأ قرار می دهیم بعدش می بریم روی محل و روی همه پیاده می کنیم. کجا به مشکل می خوریم؟ یعنی کجاست که شما می گویید ببین نمی توانیم در این بلد حرف بزنیم؟

والحمد لله رب العالمین